

دانشگاه نیازمند آزادی و

استقلال است

حامد زارع

۲- بحران، ایجاد ناآرامی می‌کند.

۳- بحران، هدف‌ها و مقاصد مهم حکومتی را مورد تهدید قرار می‌دهد.

۴- بحران، نشان‌دهنده نیاز جامعه به تغییر است.

می‌توان افزود در وضعیتی که نظام قدیم قابلیت بقا ندارد، بحران، فرآیند گذار محسوب می‌شود. نمونه روشن چنین وضعیتی را ایران در جریان انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ تجربه کرد و دوران گذار از نظام پیشین به شرایط نوین انقلابی را پیمود. در وضعیت بحرانی، جامعه شاهد انفجار ناگهانی در چارچوب رخدادهای غیرمنتظره است؛ اعمال شگفت‌آور و غیرمنتظره‌ای روی می‌دهد؛ عنصر زمان در امر تصمیم‌گیری برای مردم معترض و حاکمیت، نقش کلیدی دارد.

ممکن است حاکمیت، بحران را با در پیش گرفتن سیاست‌هایی برای رفع بحران پشت سر بگذارد. این احتمال نیز وجود دارد که ادامه بحران و ناتوانی در حل و فصل عوامل پدیدآورنده آن، به فروپاشی سیاسی بینجامد. بروز بحران، اعم از سیاسی، اجتماعی،

امروزه در مواضع برخی از مقامات

بلند پایه کشور و همچنین فعالان سیاسی

و نخبگان، مشاهده می‌شود که وضعیت

کنونی ایران را «بحرانی» نامیده‌اند. در

آغاز می‌خواهیم بدانیم «بحران»

چیست؟ و چه ویژگی‌هایی دارد؟

بحران دارای دو جنبه فردی و اجتماعی است.

بحران به معنی پدید آمدن وضعیت بی‌ثباتی

و خطرناکی است که در امور سیاسی،

اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی یک

کشور روی می‌دهد و با تغییرات ناگهانی و

شتابنده همراه است. در ادبیات علوم سیاسی

معاصر، بحران را با چهار ویژگی صورت‌بندی

می‌کنند:

۱- بحران، رخدادی غیرمنتظره است و

موجب شگفتی می‌شود.

اقتصادی، فرهنگی و نظامی، نشان از آن دارد که مطالبات و درخواست‌های مردم به موقع و به درستی تنسيق و صورت‌بندی نشده است تا در روند سیاست‌گذاری، به صورت برنامه و قانون درآید و از سوی دستگاه اجرایی، جامه عمل به خود بپوشد. موقعی که مطالبات و خواسته‌های ملی متراکم می‌شود و تمهیدی برای انتقال آنها به درون نظام حکومتی به عمل نمی‌آید، این پدیده متراکم دیر یا زود به بحران می‌انجامد. وقتی بحران به ناگهان رخ داد و بالا گرفت، بهترین راه‌حل، شناخت مطالبات و عوامل نارضایتی مردم، تلاش در جهت برآوردن خواسته‌های قانونی، اعتمادسازی و تامین تدریجی رضایت شهروندان است.

بدترین راه‌حل، بی‌تردید، مواجهه

خشونت‌آمیز با معترضان و کاربرد زور و

سرکوب در برابر مردم است. این سیاست، به

حل بحران نمی‌انجامد، بلکه دو اتفاق را

موجب می‌شود: نخست، بالا گرفتن امواج

بحران و دامنگستر شدن آن. دوم، فروکش

کردن بحران به‌طور موقتی و سر بر آوردن آن

در فرصت‌های پیش رو. بنابراین، پاسخ قانونی و صلح‌آمیز به معترضان بهترین راه‌حل و سرکوب آنان بدترین اقدام است. بی‌تردید، نشانه‌های چهارگانه‌ای که ذکر کردم، همیشه از نظر کمی در یک حد معین و ثابت آشکار نمی‌شود؛ اما در هر حال «غیرمنتظره بودن»، «ناآرامی»، «تهدید مقاصد مهم حکومتی» و «نیاز به تغییر»، از ویژگی‌های اصلی بحران است. البته جنبه‌های مختلف بحران بر یکدیگر اثر می‌گذارند و از یکدیگر متاثر می‌شوند: به‌عنوان مثال، بحران سیاسی می‌تواند بحران اقتصادی را تشدید کند و برعکس. بحران اجتماعی نیز می‌تواند به بحران سیاسی منجر شود.

آیا وضعیت ایران در حال حاضر بحرانی

است؟

به نظر می‌رسد، با تکیه به معیارهای مطرح

شده در علوم سیاسی، رخداد‌های پس از

انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران را می‌توان

«بحران» نامید. چنانکه پیدا است این

رخدادها غیرمنتظره و ناگهانی بود، منجر به

ناآرامی شد، ساختار سیاسی را زیر تاثیر خود
قرار داد و همچنین نشان داد که جامعه
خواهان تغییرات اساسی است.

**گفته می‌شود علوم انسانی بحران آفرین
هستند. آیا علوم انسانی، به ویژه علوم
سیاسی به واقع بحران آفرین‌اند؟**

پرسش عجیبی مطرح می‌کنید! مگر «علم»
می‌تواند بحران آفرین باشد؟ علم می‌آید تا
بحران‌ها را حل و فصل کند، نه اینکه بحران
بیافریند. دوستداران علم، بحران‌ها را در پرتو
نور علم، فرو می‌نشانند. این دشمنان علم و
دانایی هستند که بحران می‌آفرینند. دانشگاه
– که در دایره علوم انسانی، به علم و فلسفه
اشتغال دارد – در شناخت ماهیت امور
می‌کوشد و از ماهیت چیزها پرسش می‌کند.
مطرح کردن پرسش، تشکیک، نقادی و
سنجش چیستی، چرایی، چگونگی امور که
بحران آفرینی نیست. پرسش، تردید و نقد،
ماهیت امور را آشکار می‌کند تا «تناقض‌ها» و
«متناقض‌نماها» آشکار شوند. بحران آفرین
کسانی هستند که به جای پژوهش و سنجش

آگاهانه امور، از طرح پرسش، از تشکیک و از
نقادی جلوگیری می‌کنند. وقتی پرسش و نقد
و چون و چرا در جامعه موقوف شود، باید در
انتظار بروز علائم بحران بود.

دانش و فلسفه، دارای قلمروی مستقل است.
مرزهای علوم انسانی – که ناظر به پرسش
شما است – توسط منطق و روش‌های علمی
تعیین می‌شود.

جغرافیای دانش، به پهنه و گستردگی ذهن
بشر در سیاره زمین است. در گستره این
جغرافیا، دعاوی اهل معرفت آزادانه مطرح
می‌شود. نظریه‌ها، پارادایم‌ها و دیگر اشکال
معرفتی که بتوانند به نحو منطقی همراه با
ادله از خود دفاع کنند، در این جغرافیا به
حیات خویش ادامه می‌دهند و آنها که قادر
به دفاع علمی از خود نباشند، لاجرم به بیرون
این جغرافیا پرتاب می‌شوند.

ما در عرصه‌های علمی کشور، به ویژه در
دانشگاه‌ها، هم به متون تالیفی دقیق، روشن و
منقح، و هم به ترجمه‌های تخصصی موثق
توأم با امانت‌داری، صحت و قابل فهم بودن
نیاز داریم. در انتقال علوم انسانی به کشور و

آموزش آن، باید در عین دقت و امانت‌داری، مقتضیات فرهنگی جامعه ایرانی را در نظر گرفت. برای نمونه، این کار در نظریه‌های توسعه و در روش‌های سیاست‌های مقایسه‌ای، با نگاه به مقتضیات جامعه‌های غربی و شرقی اعمال شده است. حتی در شناخت انقلاب‌های بزرگ جهان، گاه نظریه‌پردازی با شهامت به تکمیل روش‌های شناخت خود اهتمام کرده‌اند. نمونه مثال‌زدنی آن اسکاچیول است که با مطالعه در انقلاب ایران، مدل شناخت خود را از انقلاب‌ها اصلاح و تکمیل کرد، تا شناخت دقیقی از انقلاب ایران به دست آورد. اما باید تاکید کنم که این تمهیدات به معنی برچسب غربی و غیرغربی زدن به علوم از جمله علوم سیاسی نیست. قانونمندی‌های علوم انسانی (از اقتصاد و جامعه‌شناسی گرفته، تا علوم سیاسی و روانشناسی) دارای کلیت و شمول (Universality) است. اگر چنین نباشد که نام «علم» نمی‌توان بر آنها نهاد. دانش‌ها را باید با فروتنی علمی فرا گرفت و سپس با دلیری همراه با حزم و

احتیاط (بدون خودبینی و تهور) به نقد آنها پرداخت. توصیه می‌کنم فعلا در همین حد تلاش کنیم و برآیند کار منظم و خستگی‌ناپذیر خود را در اختیار کشور قرار دهیم و اصرار نداشته باشیم که برای «نظریه‌پردازی»، کرسی و میز و صندلی تدارک کنیم. نظریه‌پردازی، نه به فرش حاجت دارد و نه به کرسی. چنانکه تاریخ علم و فلسفه نشان می‌دهد، در هر قرن تعداد «نظریه‌ها» در علوم انسانی به سختی به تعداد انگشتان دو دست می‌رسد. به‌عنوان مثال، توماس هابر، جان لاک، دیوید هیوم، ژان ژاک روسو و ایمانوئل کانت در میان فیلسوفان اروپایی، «نظریه‌پرداز» بوده‌اند. محاسبه کنید در قرن هجدهم چند فیلسوف نظریه‌پرداز در غرب ظهور کرده‌اند. همین محاسبه را در مورد تاریخ ایران در ۱۴۰۰ سال اخیر پیرامون علوم انسانی انجام دهید. در هر قرن، چند نظریه‌پرداز در ایران داشته‌ایم؟ توصیه می‌کنم «نظریه» و «نظریه‌پردازی» را به حال خود رها کنید. هر زمان، نظریه‌ای در

ذهن و ضمیر اندیشه‌وری پدید آمد، او خود همانند تبار نظریه‌پردازان، آن را بر صفحات کاغذ منعکس می‌کند. به صراحت می‌افزایم که از «کرسی‌های نظریه‌پردازی»، «نظریه» عاید کشور نمی‌شود (چنانکه تاکنون نشده است)؛ اگرچه بی‌تردید بعضی‌ها می‌توانند مزایایی از قبل این کرسی‌ها فرا چنگ آورند.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، موضوع استقلال نهاد دانش و دانشگاه است. این استقلال به چه معنایی است؟ روابط میان دانشگاه و حاکمیت را چگونه تبیین می‌کنید؟

پرسش مهمی است. آنچه در این مورد اهمیت دارد،

به رسمیت شناختن استقلال قلمرو دانش و پژوهش و وانهادن آن به اهل دانش و پژوهش است. این سخن، نه به معنی عدم تعامل حاکمیت با دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی است و نه فراموش کردن ضرورت نقد و ارزیابی نظریه‌ها و روش‌های علمی و فلسفی

است. حاکمیت می‌تواند نیازهای کشور را در تربیت نیروی انسانی متخصص به دانشگاه منعکس کند؛ به این معنی که انواع تخصص‌ها و شمار دانش‌آموختگان مورد نیاز کشور را با دانشگاه در میان بگذارد، اما کار علمی در دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی باید به‌طور مستقل به خود استادان و پژوهشگران سپرده شود. دخالت در هدف‌ها، روش‌ها و درونمایه کارهای علمی، برعهده اهل دانش و تحقیق است نه حاکمیت. در کار علمی، تعبیه «کاتالیزور»، «فیلتر» و اعمال هرگونه ممیزی (سانسور)، تا آن حد نادرست و قبیح است که حاجت به شرح و بسط ندارد؛ فقط یادآور تجربه سیاه و شرم‌آور کلیسا در قرون وسطی است.

نظریه‌ها و دعاوی علمی و فلسفی باید منتشر شوند. پس از انتشار، چنانکه گفتم، اهل دانش و نظر به نقد و ارزیابی آنها می‌پردازند. در فرآیند نقادی، صدق و کذب این نظریه‌ها و دعاوی و میزان سازگاری و یا ناسازگاری آنها آشکار

می‌شود. در نهایت، آن نظریه‌ها و دعاوی که قدرت دفاع از خویش را در عرصه نقد علمی دارا هستند باقی می‌مانند و آنها که در بوته نقد، ناسازگاری و عدم صدق خود را آشکار می‌کنند، لاجرم به کناری نهاده می‌شوند. می‌خواهم بگویم که در کار علمی دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی دخالت و امر و نهی کردن و دیوارهای «باید» و «نباید» کشیدن، دانش و دانشگاه و پژوهش و پژوهشگاه را تباہ و ویران خواهد کرد. سیاست‌زدگی دانش و پژوهش برای کار علمی و پژوهشی و برای دانشگاه و نهاد پژوهشی، سم مهلک است. باید اهل دانش را برای نیل به حقیقت در کار علمی آزاد گذاشت. دانشمند و پژوهشگر، در فرآیند دانش و پژوهش، کار خود را با پرسش‌های معینی آغاز می‌کند. او با روش معینی به یافتن پاسخ‌ها می‌پردازد؛ پاسخی که در آغاز و حتی در میانه راه و تا پایان کار، برای او معلوم نیست. وقتی او خود از آغاز نمی‌داند که فرجام پژوهش او چه خواهد بود، چگونه می‌تواند پیشاپیش با عرضه نتایج کار خود، موجبات اطمینان خاطر حاکمیت را

فراهم سازد و یا قول و تضمین بدهد که دستاوردهای علمی او موافق خواست و توقع اهل سیاست خواهد بود؟ به‌عنوان مثال، آزمون فرضیه «افزایش و یا کاهش فاصله میان ملت – دولت» را در پژوهش خود، از همان آغاز با قید نشان دادن «کاهش فاصله» دنبال کند و بالعکس. دخالت در محتوا و درونمایه کار علمی دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی برای دانش، استادان و پژوهشگران و دانشگاه و نهادهای پژوهشی و بالمال برای جامعه بحران‌ساز خواهد بود. در این صورت، دانشگاه و نهاد پژوهشی که باید در فرو نشاندن بحران‌ها کارساز باشد و در توسعه متوازن و مداوم کشور نقش سازنده‌ای ایفا کند، خود در بحران و آشفتگی فرو خواهد افتاد. آن وقت باید خردمندان کاردان و کارآمدی پیدا شوند که دانش و دانشگاه را از ورطه بحران نجات دهند. دانش، استاد، پژوهشگر و دانشگاه، در آزادی و استقلال – همانند درخت – قد می‌کشد، تناور می‌شود و ثمر می‌دهد.